

پرواز بر فراز آشیانه فاخته

- بازیگران: آتیلا پسیانی، محمد اسکندری، آریتا لاجینی، محسن زهتاب، سیروس گرجستانی، نادر رجب پور، پروین کوشیار، علی بی غم، رضا مختاری، حسین سحرخیز، دانیال حکیمی، حسین محب اهری، حسین آهون، حسین حاتمی، محمود کریمپور، علی گوهری، ملودی امینی و فرزانه کابلی

• محل اجرا: تئاتر شهر

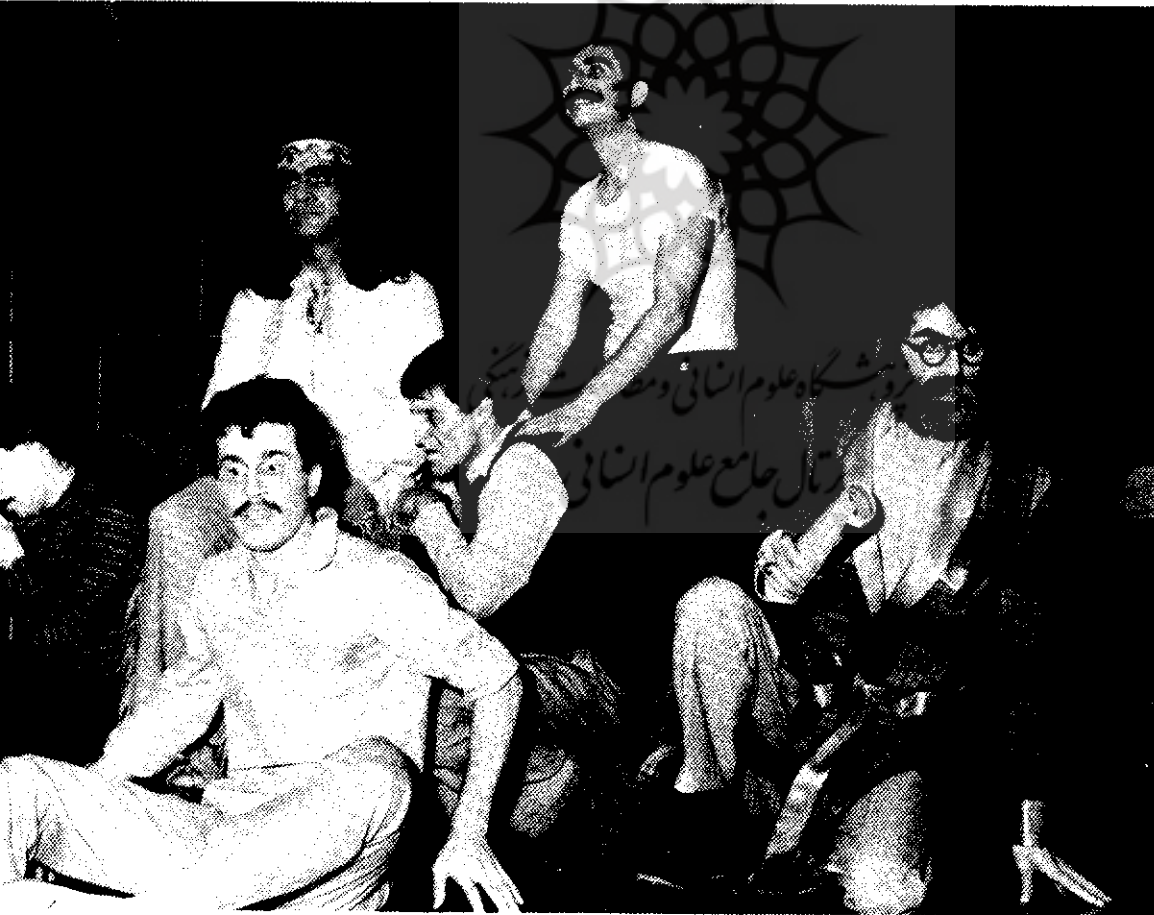
• نوشته: کن کیسی

• تبدیل به نمایشنامه از: دیل وارمن

• مترجم و کارگردان: منیژه محامدی

* صحنه‌ای از اجرای نمایشنامه «پرواز بر فراز آشیانه فاخته»

انردیل وارمن به کارگردانی منیژه محامدی در تئاتر شهر.



نگاهی به متن و اجرا پرواز بر فراز آشیانه فاخته

* آرزنا لاجینی در صحنه‌ای از اجرای نمایشنامه «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» به کارگردانی منیژه محامدی



پرواز بر فراز آشیانه فاخته، سرگذشت هول‌آور و هشدار دهنده‌ی یک نظام است. سیستمی که برای مهار کردن و به دام انداختن چهره‌های معترض و به پاخواسته، راه حل را در آسایشگاه‌های روانی و جراحی نسوج عصبی جستجو می‌کند. اساساً مقوله‌ی آسایشگاه‌های روانی یا به قول نمایشنامه‌نویس معاصر ایرانی «آرامسایشگاهها» یکی از مسائل مبرم و عمده‌ی جوامع غرب فکری- اعم از غرب سرمایه‌دار و شرق کمونیست- در طی چند دهه‌ی اخیر بوده است. به محض اینکه فردی به آگاهیهائی متحول و پیشرو دست یافت و درصدد روشنگری و افشا و رسوا ساختن چهره‌ی کریه و مگاکر «سیستم» برآمد، عوامل و ایادی نظام برجسب‌های: دیوانه، نامتعادل، دارای جنون جوانی و افسرده یا به لفظ علمیش: سایکوبات، شیزوفرنی، پارانویا، پسیکوز و کاتالونیک به او می‌زنند و با اجیر کردن سایر حامیان احتمالی شخص معترض، او را به رغم تمام اعتراض و اعراض‌ها، روانه‌ی بیمارستان روانی می‌کنند. امروز، دانش روانکاوی در خدمت سیستمهای پلیسی- جاسوسی قرار گرفته و همواره با مکاشفات علمی، دست مزدوران را برای هلاک هر چه افزونتر چهره‌های آگاه سیاسی و اجتماعی بازگذاشته است: دشمن طاووس آمد پراو.

• «مک مورفی» یک چهره مبرز و مبارز اجتماعی نیست، او حتی یک قهرمان به مفهوم مدرن و معاصرش هم نیست. او تنها یک انسان

سالام است. مردی است با تمام شور و شوقهای آدمی، با غم‌ها و شادیهای یک فرد و با تعهد و التزامی که فطری و ذاتی انسان است. این تعهد، نه عهدی سیاسی که عهدی عاطفی و بشری است. آن هم در قبال چهره‌هائی چون: هاردینگ، بیلی، مارتینی، چیزو یک و دیگران.

فرق «مک مورفی» با دیگران این است: مک مورفی را به اجبار از اردوی کار به آسایشگاه آورده‌اند، اما دیگران هر کدام به انگیزه و سببی که عمده‌اش همانا دم در کشیدن و ضعف نفس و تحلیل و فروکش کردن‌های روحی و از کف دادن اعتماد و اتکای به خود بر اثر استیلا و چربش و غلبه مدام و مستمر نظام تبلیغاتی حاکم بر آنها بوده، سراز آسایشگاه روانی در آورده‌اند. به بیانی دیگر و برای نمونه «هاردینگ» به دلیل خیانت‌های زنش به آسایشگاه پناه آورده و این درحالی است که او شخصی است آگاه، متفکر و محیط بردانش روانکاو ی. اما چون «خوددرمانی» در روانشناسی امری است کم و بیش ناممکن، او نیز گریزان و فراری از تمام افسون و افسانه‌های زنش به آسایشگاه «خانم راجد» پناهنده شده است.

مک مورفی کیست؟

«یک نکته دیگر: صاف و پوست کنده بهتان بگویم. من خودم خواسته‌ام که اینجا باشم، چون اینجا از اردوی کار بهتر است. با اطمینان می‌توانم بگویم که من دیوانه نیستم یا اینکه اگر هستم خودم این را نمی‌دانم.»

ما در این نمایشنامه و حتی در متن قصه، تنها با مک مورفی روبرو نیستیم بلکه با یک دستگاه

طرفیم. دستگاہی که توانائی آدمهای اهل اعتراض و روبر تابدن و طغیان علیه تبهکاری و جنایت را با «لوبوتومی» — باز کردن قسمت جلو پیشانی — یا به قول هاردینگ «درواقع اخته کردن مغز» و یا شوک‌های برقی مختل می‌سازد.

«چیف برومدن» در نمایشنامه فقط راوی نیست، او نظاره‌گری است خموش که به «مک مورفی» اقتدار و جسارت می‌بخشد. هر کدام از چهره‌های نمایشنامه را که بنگریم، نمونه و نمود و نمادی از کل جامعه‌ای هستند که بر اثر سیاست‌های ضد مردمی و تخریبی و ویرانگر، چاره‌ای مگر مراجعه مکرر به روانپزشک، استراحت در آسایشگاه‌های روانی و استفاده از قرص‌های تخدیری و شوک‌های الکتریکی — یا مداوای برقی — ندارند. تازه این در شرایطی است که به قول «چیف برومدن» «دستگاه‌هایی که توبدن‌ها کار گذاشته‌اند خوب کار کند.»

در یک رودروئی میان «هاردینگ» و «مک مورفی» ما شاهد دفاع هاردینگ از پرستار «راچد» و از آسایشگاه هستیم. او دلایلی علمی و منطقی می‌آورد که انسان ضعیف و بی‌آزاده و اسیر و مغروق در سستی و جمود و خمودگی، گریزی جز پناه آوردن داوطلبانه به آدمهای مقتدری چون «راچد» ندارد، اما «مک مورفی» او را متوجه خویشتن می‌کند و در پایان همین گفتگو ما ناظر درهم شکستن و یا در واقع دستیابی بر آگاهی کم‌رنگ هاردینگ هستیم. هموکه از «راچد» به دلیل سلول تک نفره، شوک الکتریکی، شکنجه و دواهای خواب‌آور هراسی پنهانی دارد:

«می‌بندندت به تخت جراحی و به شقیقه‌هایت سیم وصل می‌کنند، سیم برق را ۵ سانتیمتر می‌کنند تو مجموعه‌ات بعد جریان برق را می‌فرستند تو مخت، این جور شوک فقط یک تنبیه کوچک است.»

چیف درجائی می‌گوید:

«هیچ حربه‌ای به او [راچد] کارگر نیست، نباید گذاشت مک مورفی با دادن امیدهای بیجا به ما باعث شود به کارهای احمقانه دست بزنیم. امروز در اینجا پرستار نبرد کوچکی را باخته است. ولی نبردی کوچک از جنگی بزرگ، که در آن همیشه بُرد با او بوده است و خواهد بود، درست مثل قدرت خود دستگاه، چون قدرت دستگاه پشت او هم هست.»

در برشی دیگر از متن، «چیف برومدن» این کهنه رند آگاه بر مسائل و مصائب آسایشگاه، در طی همان نقب زدن‌ها و گشت و گذارهایی که در خطه خطیر خاطره‌هایش دارد و هر بار چیزی از گذشته غمبار و پرحادثه‌اش را بر سریر ذهن می‌آورد، یادی دیگر از ماجرا دارد:

«یادم می‌آد که دوباره روز جمعه بود، سه هفته بعد از رای گیری تلویزیون، همه کسانی را

که می‌توانستند راه بروند ردیف کردند و مثل گوسفند به ساختمان شماره یک بردند. سعی می‌کنند به ما بقبولانند که منظورشان رادیوگرافی سینه‌ها مان است که سل نداشته باشیم ولی من می‌دانم منظورشان این است که ببینند دستگاه‌هایی که تو بدن‌هایمان کار گذاشته‌اند خوب کار می‌کنند یا نه.» روانپزشکی به وسیله دو عمل عمده و بزرگی می‌یابد: درمان بر پایه

شوک و استعمال داروهای روان‌درمانی.

استعمال داروهای روان‌درمانی در ۱۹۵۲ آغاز می‌شود و از ۱۹۵۷ توسعه می‌یابد، این داروها که مانع از واکنش‌های غیرطبیعی دیوانگان می‌شود، آسایشگاه را از نمایان‌ترین هیجانات خالی می‌کند و بدون نشانه‌ای از فریاد و نیروئی، سرانجام بحرانها به کمترین حد خود می‌رسند. پزشکان پیشرو از این داروها برای توسعه رابطه با زندانیان خود سود می‌برند. شیوه کار آنها بر مبنای ایجاد برخورد‌های گوناگون میان پزشک و بیمار است و از سوی دیگر با این شیوه کار که چند و چون تحول بیماری، لحظه به لحظه و به شکلی یکسان در آسایشگاه ضبط شود مخالفتند. آنها شیوه نخست را تشویق می‌کنند و بر علیه شیوه دوم دست به مبارزه می‌زنند.

«راچد» طرفدار شیوه اول است و با نصب یک دفترچه در آسایشگاه به عنوان «دفتر خاطرات روزانه بیماران» و رواج شیوه خبرچینی و جاسوسی میان بیمارها، آنان را به یادداشت کردن کلیه اعمال به اصطلاح خلاف بیماران دیگر تشویق می‌کند و بر اساس همین یادداشتها به شخصی‌ترین آراء و عقاید دست می‌یابد.

«هاردینگ» که بر کم و کیف مسائل روانپزشکی وقوف دارد درباره شوک الکتریکی و وضع و موقع آن سخنی دیگر دارد:

«بله، متأسفانه باید گفت که ما شاهد افول شوک الکتریکی خواهیم بود. سر پرستار ما یکی از افراد معدودی است که هنوز شهامتش را دارند در مداوای زباله‌های اجتماع از سنتهای کهن آمریکائی جانبداری کنند.» اما این عمل تنها به

آمریکا اختصاص ندارد، امروزه بیش از صدوسی هزار تن، زندانی بیمارستانهای فرانسه اند. اعتراض آنها به ندرت از دیوارهای آسایشگاه می گذرند. دانش پزشکی هنوز بدن دیوانگان را رها نکرده تا مسلم شود که به اندازه کافی در خور حرص علمی روانپزشکان نیستند. آنها با «بررسیهای روانپزشکانه» روی بدن مجرمین و به یاری قدرت حقوقی، می خواستند تا به نظرهایشان درباره «موجود عجیب الخلقه» و مجرم و جانی و دیوانه دست یابند و تنها خواست این دستیابی این بود که از روانپزشکی به طور کامل یک پزشک قسانونی بسازند. از سوی دیگر هم اکنون نگاهداری وسیع بیماران روانی در آفریقا به شیوه غربیان آغاز می شود.

«چیف برومدن» در گفتگوی با «مک» در باره روشهای رام کردن آدمهای سرکش می گوید:

«— نه، نه، گوش کن. آن طوری رامت نمی کنند، طوری روت کار می کنند که نتوانی بجنگی! تو بدنت چیز کار می گذارند. به محض اینکه ببینند تو از آنها بی هستی که در آینده آدم گنده ای خواهی شد کارشان را شروع می کنند و تا کوچک هستی اسبابهای کثافتشان را کار می گذارند و آن قدر پیگیری می کنند تا آدم بشی!»

در طول سه سده، غرب بابه بند کشیدن دیوانگی، کلیت آنرا بی اعتبار ساخته است و اینجاست که این شعر درباره «مک مورفی» این تنها ترین معترض آسایشگاه بر ذهن تداعی می شود:

گفتند عاقلان غم دیوانه می خوریم
دیوانه هم شدیم و غم ما کسی نخورد
«چیف» با بیان شاعرانه و صریحش، همواره به اجرا فضائی تخیلی و تغزلی می بخشد. او در سرآغاز هر صحنه با یک تک گوئی بلند و بلیغ و صریح، هر بار واقعیتهای از مسائل آسایشگاه را باز می گوید:

«موتور برق را روشن کرده اند، معمولاً شبها موتور را راه می اندازند که راحت تر بتوانند هر کاری که می خواهند بکنند، آنها به ساعت هم دست می زنند. هر وقت بخواهند وقت را عوض می کنند. چون همه خوابند کسی نمی تواند به جنایتهایشان پی ببرد شبها را دراز و کوتاه می کنند. من دیدم سه ماه در یک ساعت گذشته و سه سال در یک لحظه. وقتی ساعت را کند می کنند خیلی بد است. بعضی وقتها با گاز، مه مصنوعی درست می کنند، از پنجره ها و سوراخها می فرستند توی بخش ها و به نظر می آید همه جا یخ بسته، مثل این است که خورشید هم یخ بسته، ساعتها می گذرد و ما این قدر اینجا می نشینیم تا بیوسیم.»

کن کیسی در سال ۱۹۶۱ به عنوان دستیار در یک بیمارستان روانی کار کرده و در جایی گفته است که تمام شخصیتهای داستانش واقعی هستند، به استثنای «چیف برومدن» که یک شخصیت تخیلی است.

دیل وازمن در تبدیل قصه به نمایشنامه موفق است و این کامیابی بیشتر در بینش و برداشت وفادارانه او نسبت به داستان نهفته است. اگرچه وازمن به جنبه هائی مثل رویارویی مک مورفی

با کل نظام حاکم بر بیمارستانهای روانی آمریکا به عنوان یک محسوس و یا مسائلی همچون تجربه‌های داروئی و الکتریکی بر روی بیماران روانی و یا نگرش به ابعاد اجتماعی فاجعه چندانی که بایست نپرداخته، اما از لحاظ ساخت و بافت نمایشی، پیام داستان کن کیسی را به تماشاگر منتقل می‌سازد.

کن کیسی در مواجهه با موضوع «زن» نیز دیدگاهی خاص دارد: او «راچد» را نماد زنان قدرتمندی می‌انگارد که سر آخر چهره‌هائی چون «هاردینگ» و «بیلی» را به گنج آسایشگاه می‌اندازند. زنانی که با سودجستن از انواع و اقسام تمهیدات مردان را به انزوا و عزلت می‌کشاند. درباره‌ی این گوشه‌نشینان، این پاره از شعر پل الوار را به یاد بیاوریم که:

بر او زخمی بزن کاری تر از انزوا.
منیژه محامدی به عنوان مترجم و کارگردان اثری عمیق و دردمندانه را بر صحنه آورده است. اگرچه در اجرای او لحظات و آنات تئاتری که در آنها طنز و طیبیت تلخ و زهر آلود نمایشنامه توامان با فضای سنگین و هولناک آن کم نیست اما این از بار تراژیک اثر نمی‌کاهد. در باره‌ی طراحی صحنه باید گفت نصب «کیوسک» و شکل کلی صحنه کاری است در جهت تبیین ابعاد اجرا، اما جسدهائی که بیانگر فضای عمومی آسایشگاه و شاید حکایت کننده‌ی نمادین وضعیت بیماران روانی اند، با طراحی واقع‌گرا و محکم اجرا ناهمخوان است. اما در هر حال، طراحی صحنه پرواز بر فراز آشیانه فاخته در سمت و معیر مفاهیم نمایشنامه است و به

بازیگران فضائی مطمئن و آزاد برای عرضه‌ی خلاقیت‌هایشان می‌بخشد.

بازیها و به خصوص دریافت و برداشت کارگردان از متن، این اجرا را در شمار یکی از کارهای خوب و به یادماندنی در آورده است: بازی «آتیلا پسائی» در نقش «مک مورفی»، بیانگر کوشش و ممارست بی‌امان او برای دستیابی به این نقش است. این بازیگر که پیش از این در نقش‌هائی متفاوت ظاهر شده بود، این بار با مطالعه و تدقیق و تعمق در خور در ابعاد شخصیت «مک مورفی» توانسته است با توانمندی، نقش را بر صحنه بیاورد.

«آزیتا لاپینی» بازیگر پرسابقه نیز در نقش خانم «راچد» یکی از بازیهای موفق دوران بازیگریش را ارائه می‌دهد. محمد اسکندری بازیگر قدیمی تئاتر، با یک بازی ظریف و دلنشین، به نقش «هاردینگ» جلوه‌ای دوباره بخشیده است.

در این میان پادی از بازیهای محسن زهتاب به نقش «جیف برومدن»، سیروس گرجستانی و نادر رجب‌پور در نقش‌های ویلیامز و وارن نیز ضروری است.

ترجمه‌ی منیژه محامدی از متن، برگردانی است سلیس و روان و دارای زبانی نمایشی.